

Examining the opinion of the Sunnis towards the Shia occultation

Seyyed Jafar Sadeghi Fadaki¹

Aboutaleb Mahmoudzadeh²

Hossein Rajabi³

(Received on: 2019-4-27; Accepted on: 2109-10-23)

Abstract

A jurisprudential issue addressed by both Shiite and Sunni scholars is whether it is permissible or not to backbite against one's denominational opponent behind their back. This article adopts the descriptive-analytic method to study the Sunni perspective on the permissibility or impermissibility of backbiting against Shia individuals. Those who permit such backbiting believe that Shias are considered disbelievers due to their denial of the caliphate of the first three caliphs and their cursing and excommunication of the Prophet's companions. Therefore, since it is permissible to backbite against disbelievers, it is permissible to backbite against Shia individuals. In contrast, those who reject the permissibility of such backbiting rely on the following assumptions: Shias are considered Muslims, those who curse the Prophet's companions do not necessarily qualify as disbelievers, a general ruling does not necessarily apply to each and every individual, we lack knowledge of the inner states of each individual, it is permissible to perform prayers behind a Shiite imam of congregational prayers, it is impermissible to curse a fellow Muslim, and it is necessary to adhere to moral principles.

Keywords: backbiting, Shia, denominational opponent, Sunni Muslims, Prophet's companions.

1. Assistant Professor of Encyclopedia Department, Research Institute of Islamic Sciences and Culture, Qom, Iran. Email: j.sadeqi@isca.ac.ir

2. Ph.D. student of Jurisprudence, University of Religions and Religions, Qom, Iran (corresponding author). Email: mahmodzadeh.789@gmail.com.

3. Assistant Professor of Jurisprudential Religions Department, University of Religions and Religions, Qom, Iran. Email: drhosseinrajabi@gmail.com

بررسی دیدگاه اهل سنت نسبت به غیبت شیعه

سیدجعفر صادقی فدکی^۱

ابوطالب محمودزاده^۲

حسین رجبی^۳

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۲/۷؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۸/۱]

چکیده

یکی از مسائل فقهی مورد ابتلا میان فریقین، غیبت مخالف است. در این مقاله کوشیده شده است با روش توصیفی - تحلیلی دیدگاه اهل سنت در برابر غیبت شیعه بررسی شود. تجویزکنندگان غیبت شیعیان معتقدند آنان به دلیل انکار خلافت خلفای سه‌گانه، قائل شدن به کفر و سب صحابه، کافر هستند و همان‌گونه که در استثناهای غیبت، غیبت کافر جایز است، غیبت شیعه نیز جایز خواهد بود. در مقابل مخالفان جواز غیبت شیعه معتقدند با تکیه به دلایلی از جمله مسلمان بودن شیعیان، عدم تکفیر ساب صحابه، سرایت نکردن حکم کلی به تک‌تک افراد، علم نداشتن به حال همه افراد، جواز اقتدا به شیعه، جایز نبودن لعن مسلمان و رعایت مسائل اخلاقی، نمی‌توان به جواز غیبت شیعه حکم داد.

کلیدواژه‌ها: غیبت، شیعه، مخالف، اهل سنت، صحابه.

۱. استادیار گروه دایرة المعارف، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران j.sadeqi@isca.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری مذاهب فقهی، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران (نویسنده مسئول)

mahmodzadeh.789@gmail.com

۳. استادیار گروه مذاهب فقهی، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران drhosseinrajabii@gmail.com

مقدمه

غیبت به معنای آن است که در نبود فردی، چیزی درباره او گفته شود که با شنیدن آن مکدر و ناراحت گردد؛ خواه این عمل گفتاری باشد یا با اشاره و ... (انصاری، ۱۴۱۵: ج ۱، ص ۳۲۱). با توجه به جواز و عدم جواز آن در برابر مخالف مذهب، یکی از مسائل چالش برانگیز میان فقیهان فریقین آن است که غیبت فرد مخالف مذهب به لحاظ فقهی جایز است و می توان وجهی برای آن یافت یا خیر؟ در کتاب های بسیاری از شیعه به صراحت درباره این موضوع بحث شده است و دلایل موافقان و مخالفان طرح شده است؛ اما در منابع اهل سنت این صراحت در بیان وجود ندارد؛ از این رو برای یافتن دیدگاه اهل سنت باید به شواهد و قرائن به دست آمده از کتاب های آنها اتکا کرد. در این تحقیق کوشیده شده است بر اساس این شواهد، دیدگاه و دلایل اهل سنت موافق و مخالف غیبت شیعه، ارزیابی و بررسی شود.

همواره یکی از حربه های دشمنان اسلام برای ضعیف کردن مسلمانان، اختلاف افکنی میان ایشان بوده و هست. آنها برای محقق کردن این حربه، به ابزار گوناگونی متوسل می شوند؛ یکی از فرقه هایی که به ابزاری در دست ایشان برای تفرقه افکنی میان امت اسلامی بدل شده اند، سلفیان هستند. آنها با پررنگ کردن موارد مورد اختلاف میان فریقین، در واقع به عملی کردن ایده تفرقه کمک می کنند؛ از این رو یکی از مواردی که در این راستا بدان پرداخته اند، جواز غیبت مخالف است. بر همین اساس ضروری است در این باره اقوال موافق و مخالف بررسی شود و قول صحیح منطبق با کتاب و سنت بیرون کشیده شود تا دست معاندان وحدت میان مذاهب، از این حربه تهی گردد.

در زمینه غیبت مخالف از نگاه شیعه تا کنون تحقیقاتی انجام شده است: «بررسی و نقد دیدگاه ها درباره غیبت مخالف» نوشته سید جعفر صادق فلکی،^۱ مقاله «تحلیل و نقد ادله

جواز غیبت مخالفان مذهبی» اثر علی محمدیان،^۲ مقاله «حرمت غیبت مخالف» نوشته محمد زروندی رحمانی.^۳ در این مقالات دیدگاه موافقان و مخالفان از فقیهان شیعه درباره غیبت اهل سنت طرح و بررسی شده است؛ اما با وجود جستجوی اینترنتی و کتابخانه‌ای، در خصوص یافتن اثری که دیدگاه اهل سنت درباره جواز یا عدم جواز غیبت شیعه را منعکس کرده باشد، کتاب، مقاله یا تحقیق خاصی به دست نیامد. در این نوشتار ابتدا قول موافقان جواز غیبت شیعه و دلایل آنها بررسی شده است، سپس به اقوال مخالفان و دلایل آنها اشاره می‌شود.

دیدگاه تجویزکنندگان جواز غیبت شیعه

عمده‌ترین اموری که خاستگاه تجویز غیبت شیعیان نزد این گروه از عالمان اهل سنت به شمار می‌رود، تکفیر شیعه است؛ تکفیر شیعه به دلایلی چون اعتقاد به کفر صحابه، سب صحابه، اعتقاد نداشتن به خلافت خلفای سه‌گانه، بدعت و... انجام می‌شود. از آنجاکه یکی از موارد استثنای غیبت که در کتب فقهی فریقین به تفصیل از آن بحث شده است، کفر می‌باشد، می‌توان به حکم جواز غیبت شیعه از سوی کسانی دست یافت که قائل به کفر شیعه شده‌اند؛ در حالی که هر کدام از این استنادها با توجه به دلایل متعدد از کتاب و سنت قابل نقد هستند و هیچ‌کدام از اتقان کامل برخوردار نیست. در ادامه این نوشتار هر کدام از این دلایل که می‌تواند اسباب تکفیر شیعه و به واسطه آن جواز غیبت ایشان را به دنبال داشته باشد، ذکر و نقد می‌شود.

دلایل قائلان به جواز غیبت شیعه

همان‌گونه که بیان شد، تقریباً تمامی دلایلی که به واسطه آن می‌توان به جواز غیبت شیعه حکم کرد، فرع دلایل تکفیر شیعه است؛ از این رو در ادامه دلایلی که به واسطه آن شیعه از سوی برخی از اهل سنت تکفیر می‌گردد، ذکر و بررسی خواهد شد.

۱. تکفیر شیعه به دلیل انکار خلافت

یکی از دلایلی که به واسطه آن شیعه از سوی برخی از علمای اهل سنت تکفیر می‌شود، این است که شیعیان بر خلاف آنچه ایشان اجماع اهل سنت می‌دانند، خلافت ابوبکر و به تبع آن دو خلیفه بعد از او را نپذیرفتند و این به منزله مخالفت با اجماع است و مخالفت با اجماع مسلمانان نیز به منزله کفر است (زیلعی، ۱۳۱۳: ج ۱، ص ۱۳۵؛ ابن الهمام، [بی تا]: ج ۱، ص ۳۵۰)؛ بنابراین با تکفیر شیعه، راه برای جواز غیبت او هموار می‌شود.

نقد تکفیر شیعه به دلیل انکار خلافت

برای روشن شدن مسئله در این باره، باید این مهم مشخص شود که مسئله خلافت از نگاه اهل سنت، یکی از ضرورت‌های دین و از مسائل اعتقادی به شمار می‌رود که نتیجه انکار آن به خروج از دین و کفر باز گردد یا این مسئله یکی از مسائل فقهی است که در نتیجه اختلاف در آن از باب اختلافات فقیهان و از فروعات به شمار آید و انکار آن بر اساس قاعده نمی‌تواند تکفیر در پی داشته باشد.

بی تردید امر خلافت در اهل سنت جزء ضرورت‌های دین به شمار نمی‌رود و بر همین اساس مورد اختلاف است؛ به دیگر سخن اگر این موضوع از ضرورت‌های دین بود، نباید میان اهل سنت درباره آن اختلاف نظر وجود می‌داشت. برای روشن شدن بحث به برخی اقوال ایشان در این موضوع اشاره می‌گردد.

غزالی در این باره می‌گوید: «امامت از سنخ ضروریات نیست، بلکه مربوط به امور فقهی است». (غزالی، ۱۴۲۴: ج ۱، ص ۱۲۷)؛ بنابراین مسئله امامت نه ضروری دین، بلکه از فروعات فقهی به شمار می‌رود.

یکی دیگر از عالمان اهل سنت نیز در این مسئله دیدگاهی مشابه غزالی دارد و می‌گوید: «امامت نه از اصول دین است و نه در زمره ضروریات دین» (آمدی، [بی تا]: ج ۱، ص

۳۶۳). به همین سبب می‌توان دریافت از نظر او این مسئله به امور فقهی باز می‌گردد، به‌ویژه که در ادامه تصریح می‌کند: «تنها دلیل ذکر مباحث مربوط به امامت در کتاب کلامی خود، همسب بودن با دیگرانی است که در کتب کلامی خود به این مباحث پرداخته‌اند؛ حال آنکه اعتقاد حقیقی او این است که کتب کلامی محل مناسبی برای پرداختن به مبحث امامت که در حیطه مسائل اجتهادی است، نمی‌باشد» (آمدی، [بی‌تا]: ج ۱، ص ۳۶۳).

برخی نیز با تأکید بیشتری به این موضوع پرداخته‌اند و نه تنها این مسئله را از فروع می‌دانند، بلکه فرعی بودن آن را بلامنازع خوانده‌اند و آن را اصلی پذیرفته شده و مسلم میان اهل سنت می‌دانند. یکی از استدلال‌های ایشان این است که مسئله نصب امام از واجبات کفایی است و امری که حکم وجوب کفایی بر آن مترتب شود، در زمره احکام فقهی است و از فرعیات به شمار می‌رود (تفتازانی، ۱۴۰۹: ج ۳، ص ۱۸۴).

نکته قابل تأمل در استدلال‌های بیان شده در کلام امثال تفتازانی این است که با پذیرش وجوب کفایی خلافت، این مسئله به مذهب وی منحصر نمی‌شود و فرعی بودن خلافت، قابل تعمیم به مذاهب مختلف اهل سنت است. بنابراین اگر مسئله خلافت چنان‌که عنوان شد، مسئله فرعی فقهی است، با منکران آن باید برخوردی از نوع برخورد با انکارکنندگان مسائل اختلافی فقهی انجام شود، نه فردی که منکر ضروری دین شده است. به عبارت دیگر، همان‌گونه که در مسائل فقهی، طرفین اختلاف‌های خود را به حوزه مسائل علمی باز می‌گردانند و سعی در حل اختلاف در حیطه مسائل و موضوعات علمی دارند، در اینجا نیز امر به همین ترتیب است و منکران خلافت در حکم کسانی هستند که مسئله‌ای از مسائل فقهی را به دلایلی نپذیرفته‌اند و این اختلاف هرگز مجوزی برای تکفیر یک طرف از سوی دیگری صادر نمی‌کند.

بر این اساس اثبات می‌شود با توجه به مبانی اهل سنت، به همان دلیل که نمی‌توان منکر امر فرعی فقهی را به دلیل اجتهاد انجام شده تکفیر کرد، در مسئله امامت نیز تکفیر منکران برخی از خلفا، برخلاف مبانی ایشان خواهد بود؛ از این رو این دلیل نمی‌تواند وجهی برای جایزدانستن غیبت شیعه نزد اهل سنت به شمار آید.

۲. تکفیر شیعه به دلیل ارتکاب بدعت

برخی از اهل سنت باورمندند شیعه از آن رو که بدعت‌گذار است و بدعت او منجر به کفر می‌گردد، مصداق بدعت‌گذار کافر است و حرمتی برای او نیست (ابن امیرالحاج، ۱۴۰۳: ج ۲، ص ۲۳۹)؛ حتی برخی معتقدند باید حکم به قتل او کرد و توبه نیز نمی‌تواند تأثیری در این مسئله داشته باشد (ابن عابدین، ۱۴۱۲: ج ۴، ص ۲۴۳). حکم به قتل به مراتب بالاتر از حکم به حرمت و جواز غیبت است؛ زیرا وقتی شخصی جان و مالش حرمتی نداشت، به طریق اولی عرض و آبروی او نیز حرمتی نخواهد داشت؛ از این رو کسانی که به این مسئله حکم می‌کنند را می‌توان در شمار موافقان غیبت شیعه خواند.

گفتنی است در تمامی مواردی که شیعه بدعت‌گذار معرفی می‌شود و بدعت او به کفر منتهی می‌گردد، دلیل اصلی آن اعتقاد به امامت امیرالمؤمنین علی (ع) است؛ زیرا لازمه آن انکار خلفای سه‌گانه اهل سنت است که از نگاه اینان از اسباب کفر به شمار می‌رود.

نقد تکفیر شیعه به دلیل ارتکاب بدعت

در نقد این ادعا پیش از هر چیز باید ابتدا مفهوم بدعت از نگاه فریقین مشخص و محرز شود؛ سپس می‌توان بررسی کرد که بر اساس مفهوم بدعت، آیا می‌توان شاخصه‌های بدعت و بدعت‌گذاری را به شیعیان نسبت داد یا خیر؟

بدعت در لغت به معنای ایجاد چیزی است که پیش از آن الگویی برای آن نبوده است (فراهیدی، ۱۴۱۰: ج ۲، ص ۵۴). در اصل این واژه از ریشه «بدع» بوده و دو معنای اصلی دارد؛ انقطاع و بریدگی و دیگری ایجاد چیزی بدون اینکه پیش از آن نمونه‌ای داشته باشد (راغب، ۱۴۱۲: ص ۲۸). بدعت در اصطلاح در نگاه علمای فریقین معنا و تعریف مشخص و تقریباً واحدی دارد؛ در دیدگاه علمای اهل سنت بدعت امری در برابر سنت و به معنای نوآوری در شریعت است؛ به گونه‌ای که ریشه‌ای برای آن در دین نباشد؛ به عبارت دیگر «ادخال ما لیس من الدین فی الدین» (عسقلانی، ۱۳۷۹: ج ۱۳، ص ۲۵۳). برخی قید دیگری نیز بر آن افزوده‌اند و آن اینکه این عمل را به قصد عمل عبادی دیگر انجام دهد (شاطبی، [بی‌تا]؛ ج ۱، ص ۳۱).

بنابراین اموری را که برای آن اصل و ریشه‌ای در شرع وجود دارد نمی‌توان در حیطه بدعت قرار داد، بلکه اگر کسی برای اعتقاد خود دلیلی در شرع داشته باشد، هرچند در شناخت این دلیل به خطا رفته باشد، نمی‌توان حکم بدعت‌گذار خارج از دین را بر او نهاد (شاطبی، [بی‌تا]؛ ج ۱، ص ۱۴۶).

مفهوم بدعت در شیعه نیز همانند اهل سنت است. ایشان نیز معتقدند اگر امری در دین وارد شده باشد که نتوان برای آن اصلی در دین و شریعت یافت یا آن امر از اساس و به طور خاص مورد نهی شارع قرار گرفته باشد، مصداق بدعت خواهد بود (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۱۷، ص ۲۰۲؛ نجفی، ۱۴۲۱: ج ۱۴، ص ۸۹؛ ابن بابویه، ۱۴۰۳: ص ۱۵۴؛ شریف مرتضی، ۱۴۰۵: ص ۲۶۴). بر این اساس اگر عملی از شیعه سرزند یا اعتقادی در شیعه رایج باشد که متکی به اصل و دستوری عام در شریعت باشد، نمی‌توان آن را متهم به بدعت کرد.

با توجه به مفهوم بدعت، اعتقاد شیعه به امامت علی (ع) نه تنها بدعت به شمار نمی‌رود، بلکه برخاسته از متن کتاب و سنت است.

آیات و روایات بسیاری نشان می‌دهد شیعه در اعتقاد خود به دلیل شرعی متکی است و نصب امام از جانب خداوند را بر اساس دستور شارع مقدس می‌داند نه امری خودساخته؛ البته این بحث مجالی مفصل می‌طلبد؛ اما برای نمونه می‌توان به برخی از آیات و روایات در این موضوع اشاره کرد.^۴

برخی از آیات قرآن که بر شایستگی حضرت علی (ع) بر خلافت و تعیین ایشان از جانب خداوند متعال دلالت دارد، بدین قرار است: آیه تبلیغ (مائده: ۶۷)، آیه ولایت (مائده: ۵۵)، آیه اولی الامر (نساء: ۵۹)، آیه صادقین (توبه: ۱۱۹) و...؛ همچنین احادیث بسیاری در منابع اهل سنت وجود دارد؛ مثل حدیث غدیر (ترمذی، ۱۹۸۸: ج ۶، ص ۷۴)، حدیث منزلت (ابن حنبل، ۱۴۱۴: ج ۱، ص ۲۷۷)، حدیث طیر (نسائی، ۱۴۲۱: ج ۱، ص ۲۹) و... که هر کدام به تنهایی می‌توانند مستندی برای اعتقاد شیعه در این باره باشد. بنابراین اعتقاد شیعه به مسئله‌ای است که مستند به دلایل بسیاری در کتاب و سنت است؛ بر اساس این تعریف از بدعت، این اعتقاد از سنخ بدعت نیست و به طریق اولی موجب کفر نمی‌شود.

تکفیر شیعه به دلیل بغض صحابه

از جمله دلایلی که به واسطه آن شیعه تکفیر می‌شود، این است که شیعه بغض صحابه را دارد و کسی که بغض صحابه را داشته باشد، خلاف محتوای قرآن و سنت عمل کرده است؛ چراکه خداوند صحابه را مورد رحمت و توجه خاص خود می‌داند؛ از این رو بغض صحابه در حکم مقابله با محتوای وحی و موجب کفر است (القسطلانی، [بی تا]: ج ۲، ص ۶۹۳). همین بغض در لسان برخی به سبب صحابه تعبیر شده و موجب کفر قرار گرفته است (حصکفی، ۱۴۲۳: ص ۴۹۰؛ مکی، ۱۴۰۵: ج ۱، ص ۲۹۱؛ مظهری، ۱۴۱۲: ج ۵، ص

۴۳۷؛ لجنة العلماء، ۱۳۱۰: ج ۲، ص ۲۶۴؛ حقی، [بی‌تا]: ج ۳، ص ۴۳۴؛ درحالی‌که حتی مسلمان مظهر به فسق از نگاه ایشان جایز الغیبه است؛ از این رو کسی که کافر است، به طریق اولی جزء مستثنیات غیبت از نگاه ایشان بوده و غیبت او جایز خواهد بود (القسطلانی، [بی‌تا]: ج ۲، ص ۱۰۹).

نقد تکفیر شیعه به دلیل بغض صحابه

این ادعا به دو گونه بررسی شدنی است؛ مراد سب تمامی صحابه باشد یا سب عده‌ای خاص، در نوع پاسخ متفاوت است؛ از این رو ابتدا به ادعای سب تمامی صحابه پاسخ داده می‌شود و سپس ادعای سب برخی از صحابه.

الف) نقد ادعای بغض و سب تمامی صحابه

یکی از اتهام‌های ناروایی که از سوی برخی علمای اهل سنت به شیعه وارد می‌شود، همین مسئله است. توضیح اینکه این مسئله بیشتر از اینکه شبهه یا اشکال اعتقادی به شیعه باشد، اتهامی است بی‌اساس. اندکی دقت در کتب و نوشته‌ها و اعتقادات شیعه کافی است تا نادرستی این ادعا به اثبات برسد؛ زیرا شیعه از ابتدا تا کنون هرگز بغض تمامی صحابه را در دل نداشته است و سب احدی از صحابه را جایز نمی‌داند و امیرالمؤمنین علی (ع)، حسنین (ع) و حضرت زهرا (س) از شاخص‌ترین چهره‌های صحابه و مقدس‌ترین شخصیت‌ها نزد شیعه هستند. چگونه شیعه بغض چنین افرادی را در دل دارد یا آنها را سب می‌کند؟ افزون بر ایشان، چهره‌هایی چون میثم تمار، سلمان، اباذر، مقداد و... نیز میان صحابه وجود دارند که مورد احترام شیعه هستند؛ بنابراین این مسئله تنها اتهام است و با واقعیت منطبق نیست.

ب) نقد ادعای سب برخی از صحابه

اگر ادعا این گونه مطرح شود که شیعه به سبب سب کردن برخی از صحابه، کافر است و مشمول حکم کفر می گردد، این مسئله نیز قابل نقد و بررسی خواهد بود. مدعیان این امر باید دیدگاه خود را در این باب به روشنی و شفافیت بیان کنند که آیا از نگاه ایشان تفاوتی میان سب و لعن وجود دارد یا خیر؟ دیگر اینکه آیا هر شخصی با هر جایگاهی مرتکب این عمل شود از دایره اسلام خارج می شود یا تنها گروه خاصی مشمول این حکم خواهند بود؟ در پاسخ به پرسش نخست باید گفت حقیقت این است که اصطلاح سب و لعن دو مسئله جداگانه هستند و دو حیثیت متفاوت در معنا و حکم دارند. سب در لغت به معنای دشنام (صاحب بن عباد، ۱۴۱۴: ج ۸، ص ۲۵۴) و تعرض به دیگران با سخنان زشت و نارواست (جوهری، ۱۴۱۰: ج ۱، ص ۱۴۴؛ راغب، ۱۴۱۲: ص ۳۹۱)؛ اما لعن معنایی متفاوت با سب دارد و زمانی که به کار می رود اگر از جانب خداوند متعال استفاده شود، به معنای دورباد از رحمت است و اگر در لسان مردم استعمال گردد، به معنای طرد کردن و دورشدن است (راغب، ۱۴۱۲: ص ۴۵۱؛ طریحی، ۱۴۱۶: ج ۴، ص ۱۲۴؛ جوهری، ۱۴۱۰: ج ۶، ص ۲۱۹۶)، نه دشنام و به کاربردن الفاظ زشت و قبیح. بنابراین اینکه این دو واژه را به یک معنا گرفته اند و یک حکم بر هر دو جاری کرده اند، صحیح نیست؛ افزون بر اینکه قرآن کریم بارها از لعن استفاده کرده است؛ درحالی که حتی یک بار هم کسی را سب نکرده است، بلکه مسلمانان را از سب دشمنان و مقدسات شان برحذر می دارد: «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ...» شما مؤمنان به آنان که غیر خدا را می خوانند، دشنام مدهید تا مبادا آنها از روی دشمنی و نادانی خدا را دشنام گویند...» (انعام: ۱۰۸). درحالی که در حدود ۳۷ مرتبه از لعن در قرآن کریم استفاده شده است.

در احادیث و سیره نبی مکرم اسلام (ص) نیز به روشنی می‌توان تمایز میان سب و لعن را مشاهده کرد. آن حضرت با وجود اینکه برخی از چهره‌های منافق و کافر زمان خود را لعن کرده‌اند (ابن حنبل شیبانی، ۱۴۲۱: ج ۲، ص ۲۱۲؛ ابن حنبل شیبانی، ۱۴۲۱: ج ۳، ص ۴۴۳ و ص ۴۵۷)، گاهی نیز به طور خاص برخی از افراد را لعن کرده‌اند؛ برای مثال حکم بن عاص و فرزند او (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱: ج ۴، ص ۵۲۸) یا اباسفیان را لعن کرده‌اند (ترمذی، ۱۹۹۸: ج ۵، ص ۲۲۷)؛ در حالی که حکم و مروان هر دو از صحابه به شمار می‌روند. بدین ترتیب حیثیت لعن از سب جداست و نمی‌توان این دو را در یک حوزه و تحت یک حکم قرار داد. پس با توجه به آنچه در کتاب خدا و سیره نبوی (ص) آمده است، می‌توان این‌گونه استنباط کرد که اولاً مطلق لعن امری منفور و مورد غضب الهی نیست؛ ثانیاً حتی لعن برخی صحابه نیز در لسان نبی مکرم اسلام (ص) آمده است که این مسئله نشان‌دهنده این مهم است که نه تنها به صرف لعن برخی صحابه نمی‌توان کسی را تکفیر نمود، بلکه سیره نبوی نشان از جواز آن درباره برخی از صحابه است.

با توجه به دلایل طرح‌شده، تنها اشکالی که می‌تواند از نگاه اهل سنت وجهی برای طرح آن در برابر شیعه وجود داشته باشد این است که چرا شیعه به جواز لعن برخی از صحابه معتقد است؛ حال آنکه اعتقاد به جواز لعن برخی از صحابه به صورت موجه جزئی - چنان‌که بیان شد - در منابع خود اهل سنت نیز موجود است. بنابراین تکفیر شیعه با اتکا به این دلیل به هیچ عنوان مورد تأیید شرع مقدس اسلام نیست و هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای از سوی مدعیان این مسئله ارائه‌شدنی نمی‌باشد.

افزون بر اینکه منابع اصیل شیعه و فتاوی مراجع عظام شیعه برخلاف چیزی است که اهل سنت مدعی آن است. امیرالمؤمنین علی (ع) در جنگ صفین حتی اصحاب خود را از دشنام‌دادن به معاویه و یارانش برحذر می‌دارد (سیدرضی، ۱۴۱۴: ص ۲۱۷، خ ۲۰۶)؛ همچنین امام صادق (ع) یاران خود را از دشنام‌دادن و سب کردن دشمنان اهل

بیت (ع) منع می‌کنند و بالحن عتاب آمیزی می‌فرمایند: «چرا این فرد چنین می‌کند؟ مگر نمی‌داند خداوند متعال ما را از دشنام دادن دیگران برحذر داشته است» (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۷۴، ص ۲۱۷).

روایت دیگری از امام رضا (ع) در کتاب صحیفهٔ امام رضا (ع) نقل شده است که حضرت از رسول خدا (ص) نقل می‌کند اگر کسی صحابه را سب کند، باید شلاق بخورد: «مَنْ سَبَّ نَبِيًّا قُتِلَ وَمَنْ سَبَّ صَاحِبَ نَبِيٍّ جُلِدَ» (کنز العمال، ج ۱۴، ص ۴۳؛ حر عاملی، ۱۴۰۹: ج ۲۸، ص ۲۱۳).

برخی از علمای شیعه نیز بر اساس این روایت فتوا داده‌اند که سب صحابه جایز نیست (گلپایگانی، ۱۴۱۲: ج ۲، ص ۲۴۴). یکی دیگر از عالمان معاصر شیعه دربارهٔ اعتقاد شیعه به احترام به صحابه چنین می‌نویسد: «محال است انسان پیامبر (ص) را دوست داشته باشد و هم‌زمان از کسانی که جان و هستی خود را در راه رسالت او فدا نموده است، بغض و کینه به دل داشته باشد» (سبحانی، ۱۴۱۹: ص ۱۵۵). بنابراین با توجه به روایات شیعه، سب صحابه امری مشروع نیست و از آن نهی شده است.

با این وجود حتی در فرض ارتکاب سب، این عمل تنها مشمول حرمت است نه تکفیر؛ زیرا اولاً: اجماع میان خود اهل سنت بر این مسئله نیست، بلکه عده‌ای معتقدند سب صحابه نه از اصول دین، بلکه در نهایت یکی از گناهان کبیره است که حکم مرتکب آن مثل مرتکب گناهان کبیره است (حنفی، ۱۳۲۲: ج ۲، ص ۲۳۱؛ بردی، [بی‌تا]: ج ۶، ص ۲۵۰؛ الخادمی الحنفی، ۱۳۴۸: ج ۱، ص ۱۸۵؛ عینی، [بی‌تا]: ج ۱۶، ص ۱۸۷). ثانیاً: نمونه‌های فراوانی در کتب اهل سنت موجود است که نشان می‌دهند برخی صحابه دیگری را سب می‌کردند، بدون اینکه تکفیری از سوی اهل سنت در برابر آنها انجام شود. برخی از این موارد به قرار ذیل است:

- شخصی نزد ابابکر در برابر دیگران او را دشنام داد و سب نمود. یکی از افراد حاضر در آن مکان از ابابکر اجازه خواست تا او را به واسطهٔ این عملش به قتل رساند؛ اما پاسخ

ابابکر این بود که تنها سبب النبی واجب القتل است و این حکم به دیگران تسری ندارد (بیهقی، ۱۴۲۴: ج ۷، ص ۹۶).

- یکی از دستورات اکید معاویه در زمان حکومتش، سبب حضرت علی (ع) در منابر و مجامع عمومی بود (نسائی، ۱۴۲۱: ج ۷، ص ۴۱۰). اگر قرار باشد شخصی به واسطه این سبب تکفیر شود، انبوهی از مسلمانان که به این دستور در زمان او عمل می‌کردند و بیشتر از صحابه و تابعین بودند، باید تکفیر شوند؛ حال آنکه احدی از اهل سنت حتی معاویه را به دلیل این دستور تکفیر نمی‌کند.
 - شخص دیگری از صحابه به رسول خدا (ص) عرض کرد فلانی به من دشنام می‌دهد؛ آن حضرت نیز در پاسخ اصل عمل سبب را محکوم کردند و ایشان را از این عمل بازداشتند، بدون آنکه یکی از طرفین یا هر دو را به دلیل این عمل تکفیر نمایند (ابن حنبل شیبانی، ۱۴۲۱: ج ۷، ص ۵۱؛ بیهقی، ۱۴۲۴: ج ۱۰، ص ۳۹۷).
 - عمر بن خطاب، ابوهریره را سارق خواند و به او توهین کرد؛ امانه خود ابوهریره و نه حتی حاضران شاهد این ماجرا سخنی از تکفیر شتم‌کننده ابوهریره به میان نیاوردند (ابن سعد، ۱۴۱۰: ج ۴، ص ۲۵۰۹).
- بر این اساس اولاً باید میان حیثیت لعن و سبب تفاوت قائل شد؛ ثانیاً ادله موجود در کتب خود اهل سنت، نشان از این است که حتی تکفیر سبب صحابه امری اجماعی نیست؛ بنابراین به سبب اینکه شیعه مبتنی بر برخی دلایل عده‌ای از صحابه را لعن کند، به هیچ‌روی دلیلی بر تکفیر او نخواهد بود.

۳. تکفیر شیعه به دلیل اعتقاد به کفر صحابه

یکی از دلایلی که برخی برای تکفیر شیعه ارائه می‌کنند، اعتقاد شیعه به تکفیر صحابه است. اینان باورمندند شیعه معتقد است صحابه کافرنند (ابن سعد، ۱۴۱۵: ج ۶، ص ۶۱۵؛

البهوتی، ۱۴۱۴: ج ۳، ص ۵۹۰؛ درحالی که شهادت پیامبر اکرم (ص) بر خلاف این مطلب است و چنین اعتقادی به منزله انکار شهادت آن حضرت در تضمین بهشت برای آنان و در نتیجه کفر شیعه می گردد (ابن حجر عسقلانی، ۱۳۷۹: ج ۱۲، ص ۲۹۹ - ۳۰۰؛ اسفراینی، ۱۴۰۳: ج ۱، ص ۴۱)؛ در این حالت حکم غیبت او نیز مانند کفار خواهد بود که مشمول جواز است (ابن حجر عسقلانی، ۱۳۷۹: ج ۱۰، ص ۴۵۴).

نقد تکفیر شیعه به دلیل اعتقاد به کفر صحابه

این مسئله از مسائلی است که حتی مانند اتهام های پیشین، افراد چندانی بدان قائل نیستند و عمومیتی میان علمای اهل سنت ندارد. افزون بر این در کتب شیعه متنی مبنی بر اعتقاد شیعه به کفر صحابه وجود ندارد و این مسئله اتهامی است که بارها از سوی مراجع و بزرگان شیعه رد شده است. هر چند انحراف برخی از ایشان - چنانچه در ادامه بیان می شود - در منابع شیعی وجود دارد که به منزله اعتقادداشتن شیعه به عدالت جمیع صحابه است و با تفکیر ایشان فرسنگ ها فاصله دارد؛ با این وجود در ادامه برخی شواهد برای تأکید بیشتر بر این مسئله بیان می شود.

حضرت علی (ع) درباره صحابه پیامبر (ص) می فرماید: «یاران محمد (ص) را دیده ام، کسی از شما را مانند آنان نمی بینم، اصحاب آن حضرت شب را در سجده و قیام به صبح می رساندند...» (سیدرضی، ۱۴۱۴: ص ۱۴۳؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ج ۹، ص ۲۴۸). در عبارتی دیگر صحابه را برادر خطاب قرار داده و از فقدان اصحابی مانند عمار، حذیفه، ابن تیهان و ... که در راه راست قدم برداشتند، یاد می کند و بر فقدان آنها غصه می خورد (سیدرضی، ۱۴۱۴: ص ۲۶۴). در جای دیگر در مقام احتجاج به معاویه، برای اصحاب مهاجر و انصار که در جنگ ها شهید شدند، فضیلت هایی را قائل می شود (سیدرضی، ۱۴۱۴: ص ۳۸۶). البته بدان معنا نیست که همه صحابه در یک سطح و یک درجه اند، بلکه خود آن حضرت

به این مهم اشاره دارند که برخی صحابه از مسیر حق انحراف داشته‌اند؛ از این رو در مورد احترام به اصحاب پیامبر (ص) می‌فرمایند: «مراقب رفتارشان با اصحاب پیامبر (ص) باشید؛ ولی اصحابی که اهل بدعت نبودند؛ زیرا خود پیامبر بدعت‌گذاران را لعنت کرده‌اند و این اعم از اصحاب و غیراصحاب است» (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۷، ص ۵۳؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ج ۹، ۲۴۸ - ۲۴۹).

امام صادق (ع) نیز درباره جایگاه و مقام صحابه می‌فرماید: «یک نفر از اصحاب پیامبر (ص) جزء قدری‌ها یا مرجئی‌ها یا معتزلی‌ها نبودند، بلکه ایشان شب و روز خدا را عبادت می‌کردند ...» (ابن بابویه، ۱۳۶۲: ص ۶۳۹).

این مسئله اختصاصی به منابع شیعه ندارد، بلکه در منابع اهل سنت نیز این مطلب موجود است که برخی از صحابه گرفتار بدعت در دین شدند (بخاری، ۱۴۲۲: ج ۴، ص ۱۵۲۹)؛ گاهی نیز گفته‌اند برخی از آنها حرمت صحابی بودن را نگه نداشتند و در دین بدعت ایجاد کردند (عسقلانی، ۱۴۱۵: ج ۳، ص ۷۹).

با این بیان، تکریم صحابه عمومیت ندارد و تنها گروهی را دربر می‌گیرد که پس از پیامبر (ص) گرفتار بدعت نشده‌اند، بدون اینکه حتی این گروه نیز تکفیر شوند.

افزون بر همه این موارد، شاهد‌های دیگری در منابع شیعه یافت می‌شود که نشان از دیدگاه واقعی ایشان درباره صحابه است؛ برای مثال شیخ طوسی معتقد است مقام شفاعت افزون بر پیامبر اکرم (ص)، برای بسیاری از صحابه آن حضرت نیز ثابت است (طوسی، [بی‌تا]: ج ۱، ص ۲۱۴)؛ همچنین طبرسی چنین اعتقادی را درباره اصحاب برگزیده پیامبر اکرم (ص) دارد (طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۱، ص ۲۰۱). علامه شرف‌الدین از علمای مشهور شیعه معتقد است شیعه، صرف صحابی بودن را فضیلت می‌داند؛ اما این گونه نیست که آن را موجب عصمت بخواند (موسوی، ۱۳۷۳: ص ۱۴).

بنابراین از نظر شیعه، از میان اصحاب پیامبر (ص) آنها که به شرط‌های این همراهی ملتزم بودند، قابل احترام هستند و آنان که تمرد کرده و دچار انحراف شدند، بدون اینکه تکفیر شوند، صاحب جایگاه و احترام نخواهند بود (تفتازانی، ۱۴۰۹: ج ۲، ص ۳۰۶).
بر این اساس اتهام تکفیر صحابه از سوی شیعه نیز مطرود است و چنانچه فردی از اهل سنت به این علت شیعه را از دایره اسلام خارج و به تبع آن غیبت او را جایز بداند، ادعایی بدون دلیل طرح کرده است که دلایل متعددی بر خلاف آن نیز وجود دارد.

دیدگاه قائلین به حرمت غیبت شیعه

در این بخش نیز چنان‌که پیش‌تر بیان شد، تصریح چندانی بر حرمت غیبت شیعیان از سوی علمای اهل سنت یافت نمی‌شود؛ بنابراین بیشتر با توجه به قرائنی که در کلام هر کدام از ایشان وجود دارد، می‌توان به دیدگاه آنها درباره شیعیان پی برد و عقیده آنها به حرمت غیبت شیعه را استنباط کرد.

دلایل قائلین به حرمت غیبت شیعه

شواهد متعددی در کتب اهل سنت موجود است که می‌توان از آنها به دیدگاه ایشان بر جایز نبودن غیبت شیعه پی برد.

۱. حکم اسلام شیعه

یکی از مهم‌ترین دلایل که تقریباً تمامی دلایل دیگر به نوعی به این دلیل بازگشت می‌کند، توجه به این نکته است که مذهب شیعه در کنار دیگر مذاهب اسلامی است و شیعیان با وجود اختلاف میان آنها و اهل سنت، از مسلمانان به شمار می‌آیند؛ برای مثال شیخ

علی جمعه - عضو هیئت امنای دانشگاه الازهر - معتقد است از آنجا که شیعه در اصول و ضروریات اسلام از آن تخطی نکرده و مانند باقی اهل سنت است، نمی‌توان به دلیل برخی اختلاف‌ها آن را خارج از دین یا حتی فاسق خواند؛ زیرا در حدیث نبوی آمده است «لَا يَزِمِي رَجُلٌ رَجُلًا بِالْفُسُوقِ، وَلَا يَزِمِيهِ بِالْكُفْرِ، إِلَّا اِزْتَدَّتْ عَلَيْهِ، اِنْ لَمْ يَكُنْ صَاحِبُهُ كَذَلِكَ:» (بخاری، ۱۴۲۲: ح ۶۰۴۵) هیچ فردی (به ناحق) دیگری را به فسق یا کفر متهم نمی‌سازد، مگر اینکه این نسبت‌ها به خود او باز می‌گردد؛ اگرچه از ابتدا خود این فرد متصف به فسق و کفر نباشد» (سایت رواق الحجاج).^۵

انصاری شافعی نیز شیعه را یکی از مذاهب اسلامی برمی‌شمرد و در نظرات خود به دیدگاه‌های ایشان در جایگاه یکی از فرقه‌ها اسلامی اشاره می‌کند (انصاری، [بی‌تا]: ص ۱۶۸)؛ همچنین نووی دیدگاهی مشابه در این باره دارد (نووی، ۱۴۱۷: ج ۲، ص ۵۷۱).

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت ایشان از باب اقتدا به همانند این حدیث که می‌فرماید: «همه چیز مسلمان بر دیگری حرام است، خون، مال و آبروی او» (ابن ماجه، ۱۴۳۰: ج ۲، ص ۱۲۹۸)، به طور کلی غیبت شیعه را جایز نمی‌دانند.

اگر گفته شود این افراد با وجود قول به اسلام شیعه، او را به دلیل برخی عقاید فاسد می‌دانند؛ بر فرض صحت این ادعا، در پاسخ گفته می‌شود این ادعائنها درباره فسق صادر شده از فردی صادق است که متجاهر به آن فسق باشد و کلیت ندارد (قاری، ۱۴۲۲: ج ۷، ص ۳۰۳۳؛ احمد بن غانم، ۱۴۱۵: ج ۲، ص ۲۹۶؛ العدوی، ۱۴۱۴: ج ۲، ص ۴۳۰؛ مالکی، [بی‌تا]: ج ۴، ص ۴۰۳؛ قرافی، [بی‌تا]: ج ۴، ص ۲۳۱)؛ از این رو حتی اگر شیعه از نظر آنها جزء متجاهرین به فسق باشد، تنها در بخشی که آنها فسق می‌خوانند می‌توان قول به جواز را به آنها نسبت داد و این کلیت ندارد (سایت شبکه الدفاع عن السنه، دسامبر ۲۰۰۱).^۶

برخی نیز این‌گونه به این موضوع پرداخته‌اند که شیعه مانند دیگر مسلمانان است و همان‌گونه که هر مسلمانی تا عمل کفرآمیز از او سر نزند و کافر نشود، نمی‌توان از او رفع

حرمت کرد، در مورد شیعه نیز وضع به همین ترتیب خواهد بود؛ از این رو تا زمانی که کفر آشکار از ایشان سر نزند و کافر بودن آنها به اثبات نرسد، ایشان مسلمان هستند و حرمت مسلمین بر ایشان نیز جاری است.^۷

سب صحابه تنها به تفسیق منجر می شود نه کفر

در تأیید دلیل اول که دال بر اسلام شیعه و عدم تکفیر او بود، برخی مانند ابن قدامه معتقدند یکی از کسانی که با اهل سنت اختلاف دارد، شیعیان هستند که از آنها به روافض تعبیر می شود. از نظر او شیعیان به دلیل اینکه سب صحابه می کنند، در شمار فاسقان قرار می گیرند، اما تکفیر نمی شوند (ابن قدامه، ۱۳۸۸: ج ۱۰، ص ۱۴۶). بدین ترتیب می توان گفت اولاً: پیش تر اثبات شد شیعه قائل به سب صحابه نیست و این تنها اتهامی بی دلیل است؛ ثانیاً: حتی میان کسانی که چنین اتهامی به شیعه می زنند نیز اجماع وجود ندارد که لزوماً سب صحابه منجر به کفر می گردد، بلکه برخی مانند ابن قدامه، این امر را تنها موجب فسق می دانند؛ ثالثاً: حتی در صورت اثبات فسق نیز پیش تر بیان شد قول قطعی این است که تنها در بخش تجاهر به فسق، غیبت او جایز است نه به طور کلی و ارتباطی به شیعه یا اهل سنت نیز ندارد؛ زیرا در خود اهل سنت هم اگر کسی متجاهر به فسق باشد، حکم غیبت او همین است.

۲. سرایت نکردن حکم کلی به تک تک افراد

سرایت نکردن حکم کلی به تک تک افراد، مورد دیگری است که می توان آن را یکی از دلایل مخالفان جواز غیبت شیعه عنوان کرد؛ یعنی با وجود دلایلی که بر جایز نبودن غیبت شیعه عنوان شد، حتی اگر بتوان حکم کرد به طور کلی غیبت شیعه به دلیل کفر آنها جایز است، نمی توان به صرف این حکم، آن را به تک تک افراد سرایت داد؛ زیرا اثبات کفر معین در یک

فرد نیاز به دلیل خاص دارد که بدون این دلیل خاص نمی‌توان احکام کافر را بر این فرد خاص جاری کرد (حنفی الخلوئی، [بی‌تا]: ج ۱، ص ۱۷۹ - ۱۸۰)؛ حال آنکه چنین دلیلی در اختیار نیست؛ پس نمی‌توان قائل به جواز غیبت شیعه به دلیل کفر او شد.

۳. تکفیر نکردن شیعه به صرف شیعه بودن

میان علمای اهل سنت افرادی با تکفیر بی‌رویه مخالف هستند و معتقدند هر شیعه‌ای را نمی‌توان به صرف شیعه بودن متهم به کفر و فسق نمود، بلکه تنها کسی که بر کفر مرده است، به این حیطة وارد می‌شود؛ به‌ویژه اینکه برخی از افراد شیعه از سوی رجالیون نیز توثیق شده‌اند و روایت از طریق آنها معتبر شناخته شده است (قاری، [بی‌تا]: ج ۲، ص ۲۱۱).

۴. علم نداشتن به حال شخص

برخی از علمای اهل سنت معتقدند احاطه علمی نداشتن ما به احوال دیگران، ایجاب می‌کند در صدور حکم تکفیر یا تفسیق علیه ایشان بسیار محتاط باشیم و با دقت و وسواس خاصی در این باره عمل کنیم (غزالی، ۱۴۲۴: ج ۳، ص ۱۲۳). این مسئله شاهدی است بر اینکه غیبت شیعه از نگاه این شخص جایز نیست؛ زیرا در غیبت، یک شخص خاص ملاک است و در مورد او نمی‌توان به راحتی حکم به عدم حرمت عرض او کرد.

۵. جواز اقتدا به شیعه

یکی از دلایلی که می‌توان از آن به جایز نبودن غیبت شیعیان از نگاه برخی پی برد، این است که از نظر ایشان می‌توان به شیعه در نماز اقتدا کرد. اقتدا در نماز تابع اعتقاد به اسلام وی است. البته آنها معتقدند نماز پشت سر شیعه خواندن کراهت دارد: «وتكره الصلاة خلف الروافض...»؛ اما کراهت نوعی حکم به جواز است. این مسئله زمانی مشخص‌تر

می‌شود که شخصی با چنین نظری معتقد است اگر فردی مبتلا به فسق باشد و از سویی نتوان فسق او را تأویل برد، نمی‌توان به او در نماز اقتدا کرد (شافعی، ۱۴۲۵: ج ۲، ص ۳۶۰). پیش‌تر نیز در دلیل حکم به اسلام شیعه مطرح شد که افرادی چون شیخ علی جمعه و شیخ شلتوت از علمای الازهر و دیگران به جواز تقلید از مذهب شیعه حکم کرده‌اند.^۸ حال اگر کسی قائل به جواز اقتدا به فردی باشد، به طریق اولی نمی‌تواند به جواز غیبت او حکم نماید؛ زیرا معقول نیست شخصی دیگری را امام جماعت بداند، با این وجود برای آبروی این شخص احترام و جایگاهی قائل نباشد.

۶. جایز نبودن لعن مسلمان

از شواهدی که می‌توان آن را قرینه‌ای بر مخالفت شخصی مثل نووی با غیبت شیعیان دانست، این است که نووی از یک سو جواز لعن بر یک شخص را به همان مواردی که از مستثنیات غیبت شمرده شده، محدود می‌داند (شافعی، ۱۴۲۵: ج ۱، ص ۸۴ و ۱۲۴)، از سوی دیگر درباره شیعه می‌گوید برخی عقاید شیعه سبب می‌شود عده‌ای آنها را لعن کنند؛ در حالی که لعن مسلمان جایز نیست و به موارد مستثنیات غیبت محدود می‌شود (نووی، ۱۴۱۴: ج ۱۶، ص ۱۴۴). استدلال نووی در حرمت و جایز نبودن لعن نشان از این مهم است که به اعتقاد او شیعه در زمره مسلمانان هستند و به همان دلیل که نمی‌توان لعن مسلمان را جایز دانست، لعن شیعیان نیز جایز نخواهد بود. زمانی که شیعه در زمره مسلمانان به شمار آمد، عرض او نیز حرمت دارد و غیبت او جایز نیست.

۷. اخلاق اسلامی

برخی مانند دکتر محمد العمیر (عضو هیئت علمی دانشگاه ملک فیصل عربستان) بر جایز نبودن غیبت شیعه بر نکات اخلاقی تأکید می‌کند و دو دلیل بر اعتقاد خود اقامه کرده‌اند:

الف) تعالیم اسلامی اقتضای می‌کند اصل در یک فرد مسلمان، حفظ و نگهداری زبان خود از بدگویی و شماتت دیگران باشد و تا زمانی که دلیل قطعی بر خلاف این مسئله وجود ندارد، این اصل به قوت خود باقی است؛ بنابراین حتی اگر فردی با دلایلی که نزد او معتبر است (هرچند به خطا) اعتقاد به کفر یک فرد پیدا کند، تا زمانی که ضرورت اقتضا نکرده است، اصل اخلاقی اسلام ایجاب می‌کند زبان به بدگویی او نگشاید (سایت شبکه الدفاع عن السنه).^۹

ب) یکی از رسالت‌های مسلمانان، ترویج و توسعه اسلام و فرهنگ اسلامی میان دیگران است. به یقین یکی از روش‌های ابلاغ و تبلیغ، قول لین و کلام نیکوست. چگونه می‌توان از دیگران و مخالفان بدگویی کرد، حرمتی برای ایشان قائل نشد و توقع داشت راهی برای گفتگو و تبلیغ تعالیم راستین اسلام میان آنها باز شود.^{۱۰}

نتیجه

برایند آنچه در این پژوهش عنوان شد این است که دلایل تجویزکنندگان غیبت شیعه که بیشتر به تکفیر شیعیان منجر می‌شود، یا اتهام‌هایی است از قبیل اعتقاد شیعه به بغض و کفر صحابه که از اساس در کتب و اعتقادهای شیعه مبنایی برای آن نیست یا به دلیل درک صحیح نداشتن از اعتقاد شیعه در آن موضوع است؛ مانند اعتقاد شیعه به خلافت بلافصل حضرت علی (ع) که مستند به ادله متعدد از کتاب و سنت است یا مسائلی اختلافی مثل انکار خلافت خلفای سه‌گانه اهل سنت که حتی در خود ایشان نیز اجماعی درباره آن وجود ندارد. در مقابل مخالفان غیبت شیعه نیز به دلایلی مانند اعتقاد به اسلام شیعه و برشمردن آن از مذاهب اسلامی، تلازم نداشتن میان سب صحابه و تکفیر و جایز نبودن لعن مسلمان استناد کرده‌اند که بر اساس با تعالیم کتاب و سنت و اصول انسانی و اخلاقی است؛ از این رو دلایل گروه دوم پذیرفته شده و باورپذیر خواهد بود.

پی‌نوشت‌ها

۱. مجله فقه، پاییز ۱۳۹۴.
۲. مجله پژوهش‌های فقه و حقوق اسلامی، زمستان ۱۳۹۴.
۳. مجله فقه، پاییز و زمستان ۱۳۹۵.
۴. بزرگ‌ترین منبع شیعه در این باره کتاب شریف الغدیر است.
۵. <http://www.hajij.com/ar/articles/religious-articles-viewpoints/item/1506-1393-04-24-04-27-03>.
۶. <http://www.dd-sunnah.net/forum/showthread.php?t=23919>.
۷. همان.
۸. ر.ک: دلیل اول، «حکم اسلام شیعه».
۹. <http://www.dd-sunnah.net/forum/showthread.php?t=23919>.
۱۰. همان.

کتاب‌نامه

- ابن‌ادریس البهوتی، منصور بن یونس (۱۴۱۴ ق)؛ دقائق أولى النهی لشرح المنتهی المعروف بشرح منتهی الإرادات؛ قاهره: عالم الكتب.
- ابن‌الهمام، محمد بن عبدالواحد [بی‌تا]؛ فتح القدیر؛ بیروت: دار الفکر.
- ابن‌امیرحاج، ابو عبدالله (۱۴۰۳ ق)؛ التقرير و التحبیر؛ بیروت: دار الكتب العلمیه.
- ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۶۲ ش)؛ الخصال؛ محقق: علی اکبر غفاری؛ قم: جامعه مدرسین.
- _____ (۱۴۰۳ ق)؛ معانی الأخبار؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی (۱۳۷۹ ق)؛ فتح الباری؛ بیروت: دارالفکر.

ابن حنبل شیبانی، أحمد (١٤٢١ ق)؛ مسند أحمد بن حنبل؛ تحقیق: شعيب الأرناؤوط، عادل مرشد و دیگران؛ بیروت: مؤسسة الرسالة.

ابن حنبل، احمد (١٤١٤ ق)؛ مسند؛ بیروت: دارالکتب العلمیه.

ابن سعد، محمد (١٤١٠ ق)؛ الطبقات الكبرى؛ بیروت: دارالکتب العلمیه.

ابن سعد، مصطفی (١٤١٥ ق)؛ مطالب أولى النهی فی شرح غاية المنتهی؛ [بی جا]: المکتب الإسلامی.

ابن عابدین، محمد امین بن عمر (١٤١٢ ق)؛ رد المحتار علی الدر المختار؛ بیروت: دار الفکر.

ابن قدامة، عبدالله بن أحمد (١٣٨٨ ق)؛ المغنی لابن قدامة؛ قاهره: مكتبة القاهرة.

ابن ماجه، محمد بن یزید (١٤٣٠ ق)؛ سنن ابن ماجه؛ بیروت: دارالرساله العالمیه.

اسفراینی، طاهر بن محمد (١٤٠٣ ق)؛ التبصیر فی الدین وتمییز الفرقة الناجية عن الفرق الهالکین؛ لبنان: عالم الکتب.

انصاری، زکریا بن محمد [بی تا]؛ غاية الوصول فی شرح لب الأصول؛ مصر: دارالکتب العربیه الكبرى.

آمدی، سيف الدين [بی تا]؛ غاية المرام فی علم الکلام؛ قاهره: المجلس الأعلى للشئون الإسلامية.

بخاری، محمد (١٤٢٢ ق)؛ صحیح بخاری؛ تحقیق: محمد زهير بن ناصر؛ بیروت: دار طوق النجاة.

بردی، یوسف بن تغری [بی تا]؛ النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهرة؛ مصر: دارالکتب.

بيهقي، أحمد (١٤٢٤ ق)؛ السنن الكبرى؛ تحقیق: محمد عبدالقادر عطا؛ بیروت: دارالکتب العلمیه.

ترمذی، محمد (١٩٩٨ م)؛ سنن الترمذی؛ تحقیق: بشار عواد معروف؛ بیروت: دار الغرب الإسلامی.

تفتازانی، مسعود بن عمر (١٤٠٩ ق)؛ شرح المقاصد فی علم الکلام؛ قم: نشر الشریف الرضی.

جوهری، اسماعیل بن حماد (١٤١٠ ق)؛ الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیة؛ بیروت: دار العلم

للملایین.

حاكم نیشابوری، محمد بن عبدالله (١٤١١ ق)؛ المستدرک علی الصحیحین؛ تصحیح: مصطفی

عبدالقادر عطا؛ بیروت: دارالکتب العلمیه.

حر عاملی، محمد (۱۴۰۹ ق)؛ تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة؛ قم: مؤسسة آل البيت (ع).

حصکفی، علاء الدین (۱۴۲۳ ق)؛ الدر المختار؛ بیروت: دارالکتب العلمیه.

حنفی، ابوبکر بن علی (۱۳۲۲ ق)؛ الجوهر النیر؛ [بی جا]: المطبعة الخیریه.

خادمی حنفی، محمد بن محمد (۱۳۴۸ ق)؛ بریقة محمودیه فی شرح طریقة محمدیه وشریعة نبویه فی سیرة أحمدیه؛ [بی جا]: مطبعة الحلبي.

الخلوتی حنفی، اسماعیل حقی [بی تا]؛ روح البیان؛ بیروت: دارالفکر.

راغب، حسین (۱۴۱۲ ق)؛ مفردات الفاظ القرآن؛ بیروت: دار العلم و دار الشامیه.

رضی، محمد (۱۴۱۴ ق)؛ نهج البلاغة (للصبحی صالح)؛ مصحح: فیض الإسلام؛ قم: [بی نا].

زیلعی، عثمان بن علی (۱۳۱۳ ق)؛ تبیین الحقائق شرح کنز الدقائق وحاشیه الشَّلی؛ القاهرة: المطبعة الکبری الأمیریة بولاق.

سبحانی، محمدتقی (۱۴۱۹ ق)؛ رسائل ومقالات؛ قم: مؤسسة الإمام الصادق (ع).

شاطبی، ابواسحاق [بی تا]؛ الاعتصام؛ مصر: مكتبة التجاریه الکبری.

شافعی، ابوالبقاء (۱۴۲۵ ق)؛ النجم الوهاج فی شرح المنهاج؛ جده: دارالمنهاج.

شریف مرتضی، علی بن حسین موسوی (۱۴۰۵ ق)؛ رسائل الشریف المرتضی؛ قم: دار القرآن الکریم.

صاحب بن عباد، اسماعیل بن عباد (۱۴۱۴ ق)؛ المحيط فی اللغة؛ بیروت: عالم الکتاب.

طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲ ش)؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ تهران: ناصر خسرو.

طریحی، فخرالدین (۱۴۱۶ ق)؛ مجمع البحرین؛ تهران: کتابفروشی مرتضوی.

طوسی، محمد [بی تا]؛ التبیان فی تفسیر قرآن؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی.

العدوی، ابوالحسن (۱۴۱۴ ق)؛ حاشیه العدوی علی شرح کفایة الطالب الربانی؛ بیروت: دارالفکر.

علی بن موسی (ع) (۱۴۰۶ ق)؛ صحیفة الإمام الرضا (ع)؛ مشهد: کنگره جهانی امام رضا (ع).

عینی، محمود بن احمد [بی تا]؛ عمدة القاری شرح صحیح البخاری؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی.

غزالی، ابوحامد محمد بن محمد (۱۴۲۴ ق)؛ الاقتصاد فی الاعتقاد؛ بیروت: دار الکتب العلمیة.

فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰ ق)؛ کتاب العین؛ قم: هجرت.

قاری، علی بن محمد (۱۴۲۲ ق)؛ مرآة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح؛ بیروت: دار الفکر.

قاری، ملاعلی [بی تا]؛ جمع الوسائل فی شرح الشمانل؛ مصر: المطبعة الشرفیة.

قرافی، احمد بن ادريس [بی تا]؛ الفروق؛ بیروت: عالم الکتب.

القسطلانی، احمد بن محمد [بی تا]؛ المواهب اللدنیة بالمنح المحمدیة؛ القاهرة: المكتبة التوفیقیة.

گلپایگانی، سید محمد (۱۴۱۲ ق)؛ الدر المنضود فی أحكام الحدود؛ قم: دار القرآن الکریم.

لجنة العلماء (۱۳۱۰ ق)؛ الفتاوی الهندیة؛ بیروت: دار الفکر.

مالکی، محمد علی بن حسین [بی تا]؛ تهذیب الفروق والقواعد السنیة فی الأسرار الفقھیة؛ [بی جا:

[بی نا].

مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳ ق)؛ بحار الانوار؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی.

_____ (۱۴۰۴ ق)؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ تهران: دار الکتب الإسلامیة.

مظهری، محمد ثناء الله (۱۴۱۲ ق)؛ التفسیر المظهری؛ تحقیق: غلام نبی التونسی؛ پاکستان: مكتبة

الرشدیة.

مکی، احمد بن محمد (۱۴۰۵ ق)؛ غمز عیون البصائر فی شرح الأشباه والنظائر؛ بیروت: دار الکتب

العلمیة.

موسوی، شرف الدین (۱۳۷۳ ق)؛ أجوبة مسائل جار الله؛ صیدا: مطبعة العرفان.

نجفی، محمد حسن (۱۴۲۱ ق)؛ جواهر الکلام فی ثوبه الجدید؛ قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی

بر مذهب اهل بیت (ع).

نسائی، احمد بن شعيب (۱۴۲۱ ق)؛ سنن نسائی؛ بیروت: مؤسسه الرساله.

نووی، یحیی بن شرف (۱۴۱۷ ق)؛ مراح لبید لکشف معنی القرآن المجید؛ بیروت: دارالکتب العلمیه.
_____ (۱۴۱۴ ق)؛ المنهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج؛ [بی جا]: مؤسسه قرطبه.
سایت شبکه الدفاع عن السنه؛ در:
[/http://www.dd-sunnah.net](http://www.dd-sunnah.net)

References

- ‘Adwī, Abū al-Ḥasan al-. 1414 AH. *Ḥāshiyat al-‘Adwī ‘alā sharḥ kifāyat al-ṭālib al-rabbānī*. Beirut: Dār al-Fikr.
- Al-Difā‘ ‘an al-Sunna Website. <http://www.dd-sunnah.net>.
- ‘Alī b. Mūsā. 1406 AH. *Ṣaḥīfat al-Imām al-Riḍā*. Mashhad: World Congress of Imam Rida.
- Āmidī, Sayf al-Dīn al-. n.d. *Ghāyat al-marām fī ‘ilm al-kalām*. Cairo: al-Majlis al-A‘lā li-l-Shu‘ūn al-Islāmiyya.
- Anṣārī, Zakariyyā b. Muḥammad al-. n.d. *Ghāyat al-wuṣūl fī sharḥ lubb al-uṣūl*. Egypt: Dār al-Kutub al-‘Arabiyya al-Kubrā.
- ‘Aynī, Maḥmūd b. Aḥmad al-. n.d. *‘Umdat al-qārī sharḥ ṣaḥīḥ al-Bukhārī*. Beirut: Dār Ihya’ al-Turāth al-‘Arabī.
- Bayhaqī, Aḥmad al-. 1424 AH. *Al-Sunan al-kubrā*. Edited by Muhammad Abd al-Qadir Ata. Beirut: Dār al-Kutub al-‘Ilmiyya.
- Bukhārī, Muḥammad al-. 1422 AH. *Ṣaḥīḥ al-Bukhārī*. Edited by Muhammad Zuhayr ibn Nasir. Beirut: Dār Ṭawq al-Najāt.
- Farāhīdī, Khalīl b. Aḥmad al-. 1410 AH. *Kitāb al-‘ayn*. Qom: Hejrat.
- Ghazālī, Abū Ḥāmid Muḥammad b. Muḥammad al-. 1424 AH. *Al-Iqtisād fī al-i‘tiqād*. Beirut: Dār al-Kutub al-‘Ilmiyya.
- Gulpāyigānī, Sayyid Muḥammad. 1412 AH. *Al-Durr al-manḍūd fī aḥkām al-ḥudūd*. Qom: Dār al-Qur’ān al-Karīm.
- Ḥākim al-Nayshābūrī, Muḥammad b. ‘Abd Allāh al-. 1411 AH. *Al-Mustadrak ‘alā al-ṣaḥīḥayn*. Edited by Mustafa Abd al-Qadir Ata. Beirut: Dār al-Kutub al-‘Ilmiyya.

- Ḥanafī, Abū Bakr b. ‘Alī al-. 1322 AH. *Al-Jawhar al-nayyira*. N.p.: al-Maṭba‘at al-Khayriyya.
- Ḥaṣkafī, ‘Alā’ al-Dīn al-. 1423 AH. *Al-Durr al-mukhtār*. Beirut: Dār al-Kutub al-‘Ilmiyya.
- Ḥurr al-‘Āmilī, Muḥammad al-. 1409 AH. *Tafṣīl wasā’il al-Shī‘a ilā taḥṣīl masā’il al-sharī‘a*. Qom: Al al-Bayt Institute.
- Ibn ‘Ābidīn, Muḥammad Amīn b. ‘Umar. 1412 AH. *Radd al-muḥtār ‘alā al-durr al-mukhtār*. Beirut: Dār al-Fikr.
- Ibn al-Humām, Muḥammad b. ‘Abd al-Wāḥid. n.d. *Faṭḥ al-qadīr*. Beirut: Dār al-Fikr.
- Ibn Amīr Ḥājj, Abū ‘Abd Allāh. 1403 AH. *Al-Taqrīr wa-l-taḥbīr*. Beirut: Dār al-Kutub al-‘Ilmiyya.
- Ibn Bābawayh, Muḥammad b. ‘Alī. 1362Sh. *Al-Khiṣāl*. Edited by Ali Akbar Ghaffari. Qom: Society of Seminary Teachers.
- Ibn Bābawayh, Muḥammad b. ‘Alī. 1403 AH. *Ma‘ānī al-akhbār*. Qom: Islamic Publishing Office associated with the Society of Seminary Teachers of Qom.
- Ibn Ḥajar al-‘Asqalānī, Aḥmad b. ‘Alī. 1379 AH. *Faṭḥ al-bārī*. Beirut: Dār al-Fikr.
- Ibn Ḥanbal al-Shaybānī, Aḥmad. 1421 AH. *Musnad Aḥmad b. Ḥanbal*. Edited by Shuaib al-Urna’ut and Adel Murshid. Beirut: Al-Risāla Institute.
- Ibn Ḥanbal, Aḥmad. 1414 AH. *Musnad*. Beirut: Dār al-Kutub al-‘Ilmiyya.
- Ibn Idrīs al-Bahūtī, Manṣūr b. Yūnus. 1414 AH. *Daqā’iq ulī al-nuhā li-sharḥ al-muntahā al-ma’rūf bi-sharḥ muntahā al-irādāt*. Cairo: ‘Ālam al-Kutub.
- Ibn Māja, Muḥammad b. Yazīd. 1430 AH. *Sunan Ibn Māja*. Beirut: Dār al-Risālat al-‘Ālamiyya.
- Ibn Qudāma, ‘Abd Allāh b. Aḥmad. 1388 AH. *Al-Mughnī li-Ibn Qudāma*. Cairo: Maktabat al-Qāhira.
- Ibn Sa’d, Muḥammad. 1410 AH. *Al-Ṭabaqāt al-kubrā*. Beirut: Dār al-Kutub al-‘Ilmiyya.
- Ibn Sa’d, Muṣṭafā. 1415 AH. *Maṭālib ulī al-nuhā fī sharḥ ghāyat al-muntahā*. N.p.: al-Maktab al-Islāmī.
- Ibn Taghrī, Yūsuf b. Taghrībīrdī al-. n.d. *Al-Nujūm al-zāhira fī mulūk Miṣr wa-l-Qāhira*. Egypt: Dār al-Kutub.
- Isfarāyīnī, Ṭāhir b. Muḥammad al-. 1403 AH. *Al-Tabṣīr fī al-dīn wa-tamyīz al-firqat al-nājiya ‘an al-firaq al-hālikīn*. Lebanon: ‘Ālam al-Kutub.
- Jawharī, Ismā‘īl b. Ḥammād al-. 1410 AH. *Al-Ṣiḥāḥ: tāj al-lughā wa-ṣiḥāḥ al-‘Arabiyya*. Beirut: Dār al-‘Ilm li-l-Malāyīn.

- Khādimī al-Ḥanafī, Muḥammad b. Muḥammad al-. 1348 AH. *Barīqa Maḥmūdiyya fī sharḥ ṭarīqa Muḥammadiyya wa-sharī'a nabawiyya fī sīra Aḥmadiyya*. N.p.: Maṭba'at al-Ḥalabī.
- Khalwatī al-Ḥanafī, Ismā'īl al-Ḥaqqī al-. n.d. *Rūḥ al-bayān*. Beirut: Dār al-Fikr.
- Lijnat al-'Ulamā'. 1310 AH. *Al-Fatāwā al-Hindiyya*. Beirut: Dār al-Fikr.
- Majlisī, Muḥammad Bāqir al-. 1403 AH. *Biḥār al-anwār*. Beirut: Dār Iḥyā' al-Turāth al-'Arabī.
- Majlisī, Muḥammad Bāqir al-. 1404 AH. *Mir'āt al-'uqūl fī sharḥ akhbār Āl al-Rasūl*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmiyya.
- Makkī, Aḥmad b. Muḥammad al-. 1405 AH. *Ghamz 'uyūn al-baṣā'ir fī sharḥ al-ashbāh wa-l-nazā'ir*. Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmiyya.
- Mālikī, Muḥammad 'Alī b. al-Ḥusayn al-. n.d. *Tahdhīb al-furūq wa-l-qawā'id al-saniyya fī al-asrār al-fiqhiyya*. N.p.
- Mazḥarī, Muḥammad Thanā' Allāh al-. 1412 AH. *Al-Taḥfīs al-Mazḥarī*. Edited by Ghulam Nabi al-Tunisi. Pakistan: Maktabat al-Rushdiyya.
- Mūsawī, Sharaf al-Dīn al-. 1373 AH. *Ajwiba masā'il Jār Allāh*. Sidon: Maṭba'at al-'Irfān.
- Najafī, Muḥammad Ḥasan al-. 1421 AH. *Jawāhir al-kalām fī thawbih al-jadīd*. Qom: Institute for Encyclopedia of Islamic Jurisprudence on Ahl al-Bayt's School.
- Nawawī, Yahyā b. Sharaf al-. 1414 AH. *Al-Minhāj sharḥ ṣaḥīḥ Muslim ibn al-Ḥajjāj*. N.p.: Mu'assasa Qurṭuba.
- Nawawī, Yahyā b. Sharaf al-. 1417 AH. *Mirāḥ labīd li-kashf ma'nā al-Qur'ān al-majīd*. Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmiyya.
- Nisā'ī, Aḥmad b. Shu'ayb al-. 1421 AH. *Sunan al-Nisā'ī*. Beirut: al-Risala Institute.
- Qarāfī, Aḥmad b. Idrīs al-. n.d. *Al-Furūq*. Beirut: 'Ālam al-Kutub.
- Qārī, 'Alī b. Muḥammad al-. 1422 AH. *Mirqāt al-maḥfūṭ sharḥ mishkāṭ al-maṣābīḥ*. Beirut: Dār al-Fikr.
- Qārī, Mullā 'Alī. n.d. *Jam' al-wasā'il fī sharḥ al-shamā'il*. Egypt: al-Maṭba'at al-Sharafīyya.
- Qaṣṭalānī, Aḥmad b. Muḥammad al-. n.d. *Al-Mawāhib al-ladunniyya bi-l-minaḥ al-Muḥammadadiyya*. Cairo: al-Maktabat al-Tawfiqiyya.
- Raḍī, Muḥammad al-. 1414 AH. *Nahj al-balāgha (li-l-Ṣubḥī Ṣāliḥ)*. Edited by Fayḍ al-Islām. Qom: n.p.
- Rāghib, al-Ḥusayn al-. 1412 AH. *Mufradāt alfāz al-Qur'ān*. Beirut: Dār al-'Ilm and Dār al-Shāmiyya.
- Ṣāhib b. 'Abbād, Ismā'īl b. 'Abbād al-. 1414 AH. *Al-Muḥīṭ fī al-lughā*. Beirut: 'Ālam al-Kitāb.

- Shāfi'ī, Abū al-Baqā' al-. 1425 AH. *Al-Najm al-wahhāj fī sharḥ al-minhāj*. Jeddah: Dār al-Minhāj.
- Sharīf al-Murtaḍā, 'Alī b. al-Ḥusayn al-Mūsawī al-. 1405 AH. *Rasā'il al-Sharīf al-Murtaḍā*. Qom: Dār al-Qur'ān al-Karīm.
- Shāṭibī, Abū Ishāq al-. n.d. *Al-I'tisām*. Egypt: Maktabat al-Tijāriyyat al-Kubrā.
- Sobhabī, Ja'far. 1419 AH. *Rasā'il wa-maqālāt*. Qom: Imam Sadiq Institute.
- Ṭabarsī, Faḍl b. al-Ḥasan al-. 1372 Sh. *Majma' al-bayān fī tafsīr al-Qur'ān*. Tehran: Nasir Khusraw.
- Taftāzānī, Mas'ūd b. 'Umar al-. 1409 AH. *Sharḥ al-maqāṣid fī 'ilm al-kalām*. Qom: Nashr al-Sharīf al-Raḍī.
- Tirmidhī, Muḥammad al-. 1998. *Sunan al-Tirmidhī*. Edited by Bashir Awad Marouf. Beirut: Dār al-Gharb al-Islāmī.
- Ṭurayḥī, Fakhr al-Dīn al-. 1416 AH. *Majma' al-baḥrayn*. Tehran: Mortazavi Bookstore.
- Ṭūsī, Muḥammad al-. n.d. *Al-Tibyān fī tafsīr al-Qur'ān*. Beirut: Dār Iḥyā' al-Turāth al-'Arabī.
- Zay'alī, 'Uthmān b. 'Alī. 1313 AH. *Tabyīn al-ḥaqā'iq sharḥ kanz al-daqa'iq wa-ḥāshiyat al-Shalbī*. Cairo: al-Maṭba'at al-Kubrā al-Amīriyya Būlāq.